

بلاغ

شماره مسلسل ۱۹۹

سال هفدهم

بهمن ماه ۱۳۴۳

شماره یازدهم

با فرهنگ و بی فرهنگ

دو با فرهنگ ، يك درچین و دیگری در تکراس، زبان یکدیگر را بهتر می فهمند، تا دو برادر که از فرهنگ بی بهره اند. اگر اداره امور جهان به کسانی که دارای فرهنگ بودند، واگذار می شد، بی شک دنیائی غیر از آنچه داریم می داشتیم. ریشه بسیاری از سوء تفاهم ها، بسیاری از اختلاف ها بی فرهنگی است؛ چون فرهنگ نباشد، غریزه ها و شهوت ها در رابطه بین بشر و بشر، حکمفرما می شوند؛ و غریزه ها و شهوت ها، همواره از سود جوئی و خود پرستی پیروی می کنند.

شاید پرسیده شود: آیا همه نیکان جهان با فرهنگ بوده اند، و آیا در بین بدان کسانی نبوده اند که دارای علم و فضل باشند؟ جواب، محتاج توضیحی است : نخست آنکه ما در اینجا به کسانی که ذاتاً نیک هستند و کسانی که ذاتاً بد، کاری نداریم ؛ نه به هابیل کار داریم ، و نه به قابیل ؛ حرف بر سر فضیلت های اکتسابی است.

دیگر آنکه، تخصص در رشته‌ای از رشته‌های معارف بشری کافی نیست که کسی با فرهنگ شود؛ فرهنگ ثمره و نتیجه دانش است، نه خود آن؛ ممکن است در وجود کسی نابارور بماند، مانند «درخت تر». با دانش بی‌فرهنگ در دنیا کم نبوده‌اند، و از آن جمله‌اند همه قاضیان بی‌اعتنا به حق، همه سیاستمداران بی‌اعتنا به انسانیت، همه دانشوران دیوسیرت.

در همین زندگی روزمره به کسانی برمی‌خوریم که طیبی برجسته، ادیبی عالیقدر، یا مهندسی نام‌آوراند، اما در نگاه آنان برق آدمیت نیست، در خلق و شیوه زندگی و سلوک آنان نشانه‌ای از فرهنگ دیده نمی‌شود؛ اینان دانش را به کار می‌بندند با همان روحیه که نعلبند از فن نعلبندی خود استفاده می‌کند.

برعکس، هستند کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، یا خیلی کم دارند، لیکن روح آنان مایه‌ای از فرهنگ در خود نهفته، یعنی به حد تشخیص نیک از بد و صواب از خطا رسیده. در وجود اینان، همان درس‌های زندگی، یا آموزش مکتبخانه، یا نصیحت پدر، تبدیل به فرهنگ شده است. در داستانها و در تاریخ به اینگونه اشخاص زیاد برمی‌خوریم؛ کریم خان زند بی‌سواد بود، ستارخان و باقرخان و مشهدی باقر بقال نیز سواد نداشتند، اما فرهنگ در آنان بیشتر از فرهنگ در شیخ فضل‌الله نوری، که مجتهد عالی‌مقامی بود، رشد کرده بود.

ممکن است دانش بتواند، بی‌کمک فرهنگ، بشر را به پیشرفت‌های شگفت مادی نائل کند، ممکن است یک دانشمند بی‌فرهنگ نیز از جهتی سودمند واقع شود، به کشف میکروبی دست یابد، یا کتابی مثلاً در زمینه نجوم بنویسد. ولی سرانجام چه؟ چنین دانشی برای جامعه پیشرفت می‌آورد، اما حلّ مشکل نمی‌آورد. دانشها ابرها هستند و فرهنگ باران، تا ابر به بارش نیفتد، وجودش ثمر بخش نخواهد شد.

خاصه امروز که اجتماع‌ها به صورت فشرده‌ای درآمده، جامعه بیشتر از پیش محتاج آن است که بر فرهنگ مبتنی گردد. تماس بیشتر بین مردم، مستلزم گذشت بیشتر است و این گذشت باید از تفاهم سرچشمه گیرد، نه از الزام. برای آنکه فرهنگ پدید آید، باید ادب همراه با آگاهی گردد و آگاهی همراه با ادب. همانگونه

که دانش بدون ادب ممکن است حکم «دزدی با چراغ» بیابد، ادب بدون آگاهی نیز به «حرکت واکنشی» شبیه می‌شود، مثل سگ «یاولف»، مثل ادب پیشخدمتها، که به اقتضای شغل یا بر حسب اجبار ایجاد شده و به صورت عادت درآمده.

آیا جامعه با فرهنگ بدان معناست که همه افراد آن از نعمت سواد برخوردار باشند؟ نه. سواد، همانگونه که اشاره شد، مواد خام فرهنگ است، نه خود آن. آنچه مهم است این است که فرد و جامعه آمادگی و استعداد تبدیل سواد به فرهنگ داشته باشند. ولو همه مردم یک کشور به سواد دست یابند، تا زمانی که راهی در وجود آنان به سوی فرهنگ گشوده نشده، تغییر حادث در وضع و روحیه آنان جزئی و ظاهری خواهد بود، تأثیری در ماهیت زندگی آنان نخواهد داشت، حتی گاهی ممکن است اثر سوء بنهد.

این باسوادان قادر خواهند بود روزنامه بخوانند، به همدیگر کاغذ بنویسند، از مفهوم اعلانها و تابلوها مطلع شوند، ولی نخواهند توانست به بهترزندگی کردن و تشکیل جامعه‌ای خوشایند و متمدن توفیق یابند. اهمیت سواد مورد انکار هیچ کس نیست، اما یک نکته غالباً فراموش می‌شود و آن این است که نباید به خود سواد اکتفا کرد، یا در آن متوقف شد. هرگونه سوادی دوای درد نیست، باید همواره از سواد نمره و نتیجه‌ای انتظار داشت. اگر سواد را بعنوان زینت بگیریم، مانند سروی که در حیاط می‌نشانیم، یا انگشتری‌ای که در انگشت می‌کنیم، اشکالی ندارد، میتوان بهمان نفس سواد قانع شد. اما اگر سواد را چون امری لازم به حساب آوریم، خواه ناخواه باید چشمداشت نتیجه‌ای از آن داشته باشیم، همان گونه که از آب انتظار تر بودن، و از روغن انتظار چرب بودن داریم. تجلی فرهنگ در وجود بدانگونه است که بینش را وسیع تر می‌کند، انسان را نسبت به انسانیت خود آگاه تر می‌سازد، منش و لطافت طبع و تساهل را می‌پروراند، مقاومت او در برابر خود پرستی و تعصب و بد خوئی افزون تر می‌گردد، خلاصه آنکه شخص انسان تر می‌شود.

برای آنکه جامعه‌ای به سوی فرهنگ گراید، باید «جو فرهنگی» در کشور ایجاد گردد؛ یعنی تمام عوامل تعلیماتی و تربیتی، چه در داخل و چه در خارج از

مدرسه، بدانگونه به کار افتد که طبایع افراد را برای تبدیل کردن سواد به فرهنگ آمادگی دهد، از تحصیل همواره نتیجه‌ای انسانی خواسته شود.

روح کاغذ پرستی و دیپلم طلبی یکی از بزرگترین ضربه‌ها را، در سراسر جهان به فرهنگ زده است. در عوض آنکه به شخصیت شخص توجه شود، به کاغذی توجه می‌شود که شخص در دست دارد. مثل آستین بهلول، این کاغذ است که بر صدر می‌نشیند، حقوق می‌گیرد، مرجعیت دارد، نه خود انسان.

یکی دیگر از دشمن‌های بزرگ فرهنگ «کوره سوادی» و «تحصیل ناقص» در دوره عالی است. درست است که تخصص و خوب درس خواندن بخودی خود با فرهنگ داشتن ملازمه ندارد؛ ولی غالباً بی‌فرهنگان در میان کسانی یافت میشوند که معلومات ناقصی فرا گرفته‌اند، همه مطالعه آنان محدود به چند «نرزه دانشکده» بوده، و توانسته‌اند ورقه‌ای برای خود دست و پا کنند. اینان چون خود را باسواد می‌پندارند پر شده‌اند از ادعا و تظاهر، و نام خویش را «روشنفکر» می‌گذارند؛ باسواد نشده‌اند، در حالی که صفا و سادگی بی‌سوادی را هم از دست داده‌اند؛ معجون ترشیده‌ای شده‌اند که نه سر که سر که است و نه شراب شراب.

سومین عاملی که به فرهنگ لطمه زده است، پیروزی «کمیت» است بر «کیفیت». روزگار ما بدبختانه روزگار عدد و ارقام شده؛ آمار کردن عدد و آمار نشانه ترقی و پیشرفت بشمار میرود. منظور این نیست که کسانی از تحصیل محروم بمانند؛ منظور این است که نباید به بهانه کمیت، کیفیت را فدا کرد. می‌دانیم که مقاومت در برابر این وضع، جهاد نومیدانه‌ای است؛ چه، کمیت مانند غول بی‌شاخ و دمی همه درها را به روی خود می‌گشاید، همه جا خود را تحمیل میکند، از همه زهر چشم گرفته و کوشش به هیچ حرفی بدهکار نیست.

خلاصه جامعه‌ای که ادعای گرایش به ترقی دارد، باید بادلسوزی و مراقبت تمام نگران وضع فرهنگی خود باشد. ترقی به معنای ساده آن این است که تعول مطلوب در جامعه ایجاد شود، این تحول باید قبل از هر چیز، ناظر به روح و فکر جامعه باشد؛ و گرنه، اگر کسی با همان روحیه که در گذشته دنبال قاطر می‌دوید،

اکنون پشت «بنز» بنشیند، و یا با همان روحیه که پشت «بنز» می‌نشسته، فردا بخواهد هوایمای «جت» براند، این درجا زدن است، نه تحول، حتی سیر قهقرائی است. مسئله فرهنگ هم فردی است، هم ملی و هم جهانی. بعد از عقب ماندگی و فقر، بزرگ‌ترین مسئله دنیای امروز، این مسئله است. صلح و سعادت آینده جهان بهمان اندازه که به اقتصاد وابسته است، به فرهنگ نیز متکی است.

وقتی همه عوامل موجود؛ زور، تهدید، پول و سیاست، از حل مسائل جهان عاجز ماند، فرهنگ باید پای به میان نهد؛ اگر کردها کشودنی بود، سرانجام بدست او کشوده خواهد شد؛ و اگر کشودنی نبرد، دلیل بر آن است که فرهنگ شکست خورده، رمق خود را از دست داده، و دخالت مردان با فرهنگ در اداره امور جهان تا به حدّ هراس انگیزی کاهش یافته

محمد علی اسلامی ندوشن



ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی

قطعه

رتال جامع علوم انسانی

چو کارتو از حق برآید چنان کن که یار تو را از تو کاری برآید
 نظر در مرادات یاران همان به که بی زحمت انتظاری برآید
 این قطعه در سفینه خطی بنام بغما جندقی ضبط شده است.